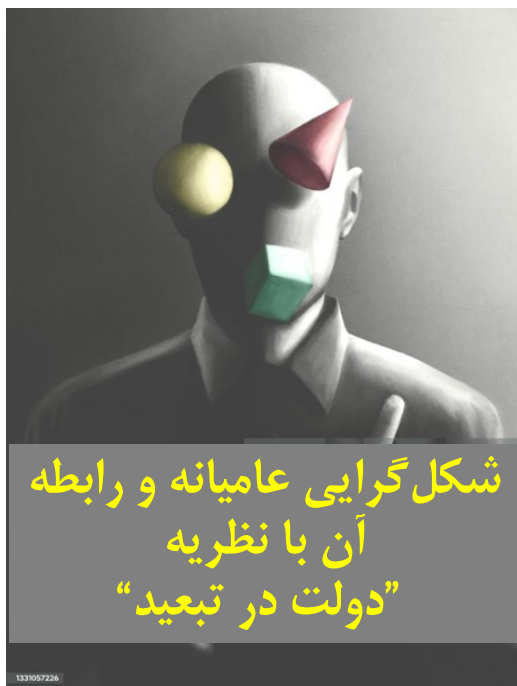




شکل‌گرایی عامیانه و رابطه آن با نظریه "دولت در تبعید"

پرداختن به کارهای سخت، واقعی و زمینی، به دنبال راه‌حل‌های براق اما بی‌خاصیت می‌رویم. مبارزه امروز ما، نه در تشکیل دولت‌های نمادین، بلکه در شناخت نیروهای اجتماعی داخل ایران است؛ در فهمیدن اینکه چگونه باید این نیروها را سازمان داد، چگونه باید مبارزات پراکنده را به شبکه‌ای منسجم تبدیل کرد، چگونه باید هزینه‌ها را کاهش و توان مقاومت را افزایش داد. این کار، کار زمین است، نه کار آسمان. کار عمل است، نه کار نظریه‌پردازی‌های حقوقی.

نتیجه‌گیری روشن است:

شکل‌گرایی عامیانه، اگر در جنبش پادشاهی‌خواهان ریشه بدواند، می‌تواند همان قدر خطرناک باشد که ضربه دشمن. این شکل‌گرایی، تمرکز را می‌گیرد، انرژی را هدر می‌دهد، امیدهای کاذب می‌سازد و نیروهای میدانی را دچار سردرگمی می‌کند. مبارزه ملی، نیازمند نگاه به درون است؛ نیازمند شناخت ضعف‌ها، نیازمند پالایش خود، نیازمند کنار گذاشتن توهّمات شیرین و پرداختن به واقعیت‌های تلخ اما ضروری.

اگر قرار است جنبش ملی ایران به پیروزی برسد، باید از شکل‌گرایی عبور کند و به ماهیت مبارزه بازگردد؛ به مردم، به نیروهای اجتماعی، به سازماندهی، به همبستگی واقعی، نه نمادین. دولت در تبعید، اگر روزی معنا پیدا کند، باید بر شانه‌های یک جنبش منسجم و سازمان‌یافته بنا شود، نه بر روی کاغذ و نه بر اساس آرزو.

در قلمرو دانش مبارزه سیاسی، واژه‌ها فقط ابزار بیان نیستند؛ هر کدام حامل تاریخی از تجربه، خون، امید و شکست‌اند. هر واژه، دریچه‌ای است به یک جهان معنایی. اگر این جهان را نشناسیم، اگر معنای دقیق مفاهیم را در بستر واقعی مبارزه لمس نکنیم، تحلیل‌هایمان بدل می‌شود به نقشه‌هایی که بر روی کاغذ زیبا هستند اما در میدان عمل، راه را گم می‌کنند. مبارزه سیاسی، میدان حدس و گمان نیست؛ میدان شناخت نیروها، توان‌ها، ضعف‌ها و خطرهایی است که از درون و بیرون، صفوف مبارزان را تهدید می‌کند.

در میان طیف گسترده پادشاهی‌خواهان - که بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین جریان‌های مبارزاتی علیه رژیم سرکوبگر ایران است - پدیده‌ای آرام اما فرساینده وجود دارد: شکل‌گرایی عامیانه. این شکل‌گرایی، همان فرمالیسم ساده‌انگارانه‌ای است که به جای پرداختن به ماهیت پدیده‌ها، به ظاهر آنها می‌چسبد؛ به جای دیدن ریشه‌ها، شاخه‌ها را می‌شمارد؛ به جای فهمیدن "چرا"، به "چقدر" می‌پردازد.

شکل‌گرا وقتی از سرکوب حرف می‌زند، تعداد کشته‌ها را می‌شمارد اما نمی‌پرسد این خون‌ها چه تغییری در ساختار اجتماعی ایجاد کرده‌اند. وقتی از آزادی رسانه‌ها سخن می‌گوید، فهرست رسانه‌های بسته‌شده را ردیف می‌کند اما نمی‌پرسد چرا جامعه هنوز قادر نیست رسانه‌های زیرزمینی خود را سازمان دهد. وقتی از نافرمانی مدنی حرف می‌زند، تعداد اعتصابات را می‌گوید اما نمی‌پرسد این اعتصابات چگونه باید به شبکه‌ای پایدار تبدیل شوند. شکل‌گرا، مبارزه را می‌بیند اما نقش خود را در آن فراموش می‌کند؛ گویی تماشاگر مسابقه‌ای است که خودش باید در آن بازی کند.

این بیماری مزمن و خطرناک، همانند فرصت‌طلبی سیاسی، محفل‌گرایی و خرده‌کاری، همیشه در کمین جنبش ماست. اما امروز، در بحث "دولت در تبعید"، این بیماری خود را آشکارتر نشان می‌دهد.

در نوشتار پیشین، "دولت در تبعید از واقعیت تا عمل"، به‌درستی نشان داده‌ایم که این نظریه در شرایط کنونی ایران نه تنها کارآمد نیست، بلکه می‌تواند تمرکز جنبش را برهم بزند. اما مشکل اصلی، نه خود نظریه، بلکه شیوه برخورد برخی دوستان با آن است؛ دوستانی که سال‌ها در تبعید زیسته‌اند، مبارزه کرده‌اند، هزینه داده‌اند، اما در تحلیل این موضوع، به جای دیدن واقعیت‌های میدان، به ظاهر یک نظریه حقوقی چسبیده‌اند.

آنان به جای پرسیدن این پرسش بنیادین که "کدام خلأ واقعی در مبارزه ملت ایران وجود دارد که فقط با دولت در تبعید پر می‌شود؟"، به توصیف دستاوردهای خیالی چنین دولتی می‌پردازند. گویی با گفتن "حلوا حلوا"، دهان شیرین می‌شود. این همان شکل‌گرایی است؛ چسبیدن به فرم، بی‌آنکه ماهیت را دید.

مثال روشن‌تر: فرض کنیم فردا شاهزاده رضا پهلوی دولت در تبعید تشکیل دهند. آیا به محض اعلام این خبر، حسادت‌ها در میان طیف‌های مختلف تبعیدی دود می‌شود و به هوا می‌رود؟ آیا دشمنی‌های کور جای خود را به همدلی می‌دهد؟ آیا صفوف پراکنده پادشاهی‌خواهان ناگهان منسجم می‌شود؟ آیا خانواده‌های داغدار داخل کشور، که فرزندان‌شان را در خیابان‌ها از دست داده‌اند، با شنیدن این خبر احساس می‌کنند که مبارزه‌شان یک گام به پیروزی نزدیک‌تر شده؟ چگونه؟ با کدام سازوکار؟ با کدام شبکه؟ با کدام پشتوانه سازمان‌یافته اجتماعی؟

این پرسش‌ها نه از سر بدبینی و منفی‌نگریستن، بلکه از سر واقع‌بینی و تجربه است. شکل‌گرایی، ما را از دیدن این پرسش‌ها بازمی‌دارد. شکل‌گرا، فیل هوا می‌کند؛ اما توضیح نمی‌دهد این فیل قرار است کجا بنشیند، چه بخورد، چه کاری انجام دهد و چگونه قرار است بار مبارزه را سبک کند. در واقع شکل‌گرایی، ما را از دیدن دردهای واقعی جنبش بازمی‌دارد: صفوف پراکنده، نبود سازماندهی، نبود شبکه‌های ارتباطی میان داخل و خارج، رقابت‌های کودکانه میان گروه‌ها، حسادت‌های بی‌ثمر، و مهم‌تر از همه، ناتوانی در ارتقای مبارزات نیروهای اجتماعی داخل ایران. اینها دردهای واقعی‌اند؛ دردهایی که با تشکیل هیچ دولت نمادینی درمان نمی‌شوند.

در چنین شرایطی، تکیه بر نظریه دولت در تبعید، بیشتر شبیه آن حکایت قدیمی است که می‌گفت: "از طلا بودن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید." یعنی به جای